

سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در تقدیر و فخر و بایست (۷)
گزارشی از کتاب

«الردّ علی من کفر اهل الریاض و من حولهم من المسلمین»
تألیف: محمد بن فیروز خنبلی (م ۴۲۱ق)

مهدی فرمانیان *

◆ مقدمه

با ظهور محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵-۱۲۰۶) در عربستان و قتل و غارت مسلمانان به اسم توحید و شرک، علمای منطقه نجد و احساء از اولین کسانی بودند که به نقد افکار و اعمال محمد بن عبدالوهاب و آل سعود پرداختند و جنایات آنان را غیرشرعی و مخالف اسلام معرفی کردند. یکی از این عالمان اهل سنت، شیخ محمد بن فیروز حنبلی احسائی (م ۱۱۴۲-۱۲۱۶ق) است که نزد شیخ محمد حیات سندی، شیخ عبدالله بن عبداللطیف انصاری احسائی و علامه محمد بن عبدالرحمن بن عفالق احسائی شاگردی کرد و خود به درجه افتا و تألیف رسید و شاگردان فراوانی تربیت کرد. وی از معاصران و مخالفان جدی محمد بن عبدالوهاب بود؛ به نحوی که محمد بن عبدالوهاب صراحتاً ایشان را تکفیر کرد و آل سعود نیز به اذیت و آزار ایشان پرداخت، اما وی از بیان حق باز نایستاد و اشتباهات محمد بن عبدالوهاب را در تألیف و تبلیغ گوشزد کرد. همین مسئله باعث شد که آل سعود به احساء لشکرکشی کند و در پی قتل وی برآید، اما ابن فیروز مطلع شد و به بصره رفت و به تبلیغ و نقد وهابیت پرداخت و به تدریس صحیح بخاری مبادرت ورزید. محمد بن فیروز بعد از عمری تدریس و تحقیق در سال ۱۲۱۶ق در ۷۵ سالگی از دنیا رفت و برای خاکسپاری به شهر خودش (شهر زیبر) برده شد و در آن شهر مدفون گردید. عنوان اصلی رساله *الردّ علی مذهب ابن عبدالوهاب عامله الله بما يستحق* است که با عنوان *الردّ علی من کفر اهل الریاض و اهل منته* منتشر شده است. ایشان کتاب دیگری با نام *الرسالة المرضیة فی الردّ علی الوهابیة* در ردّ وهابیت دارد که این کتاب نیز به چاپ رسیده است.

♦ نمونه‌هایی از مخالفت‌های ابن‌عبدالوهاب با نص قرآن و روایات

۱. ایجاد تفرقه و عداوت میان مؤمنان

مؤلف کتاب خود را با این مقدمه شروع می‌کند که خداوند مسلمین را امر به تعاون و تقوا و صلاح، و از فساد در زمین نهی کرده است و یکی از عظیم‌ترین فسادها را تفرقه میان مؤمنین و ایجاد عداوت و دشمنی در میان آنان می‌داند. به نظر نویسنده یکی از اقدامات خلاف محمد بن عبدالوهاب، ایجاد تفرقه و کینه در میان مسلمانان است که خلاف کتاب خدا و سنت رسول است. در قرآن آمده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَاءً لِّسَتٍ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾^۱ و در حدیث است که «لا تجتمع أمتی علی الخطأ». در روایت دیگری آمده: سه خصلت برای این امت است که یکی از آنها «أن لا تجتمعوا علی ضلالة» است. بنابراین اگر اجماع امت خلاف آن چیزی است که محمد بن عبدالوهاب می‌گوید، نشان دهنده این است که محمد بن عبدالوهاب در ضلالت است (ص ۵).

نیز از حضرت رسول ﷺ نقل است که «دو نفر بهتر از یکی است و سه نفر بهتر از دو نفر و چهار نفر از سه پس با جماعت باشید که لن یجمع أمتی الا علی هدی» و این نص صریح است که در اختلافات، همراهی کردن با جماعت و امت، باعث قرار گرفتن در طریق هدایت است و مخالفت با جماعت، موجب ضلالت است.

محمد بن عبدالوهاب مسلمین را تکفیر کرد و با اهل ریاض به بهانه مشرک بودن جنگید. ما در این رساله نشان می‌دهیم که مؤمن و کافر کیست تا از هم تمیز داده شوند و حق روشن گردد.

۲. مشرک شمردن موحدان و مؤمنان

خداوند در قرآن تصریح دارد که مشرکین منکر توحید بودند. خدا می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴾^۲ و یا می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَخَلَقَ أَشْمَازَتْ قُلُوبُ

۱. سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۹.

۲. سوره صافات (۳۷)، آیه ۳۵.

الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ^۱. بنابراین مشرکان مکه منکر الوهیت و توحید بودند و حال آنکه کسانی که محمد بن عبد الوهاب آنان را کافر می‌داند، به لاله‌الله مقررند. عجیب است که این آیات را داریم، ولی باز هم پیروان محمد بن عبد الوهاب قائل‌اند مشرکان مکه قائل به لاله‌الله بودند و حال آنکه در روایات فراوانی داریم که بیان شهادتین برای اسلام کافی است و اگر فردی همین چند کلمه را می‌گفت و یک ساعت بعد از دنیا می‌رفت، تمام احکام اسلام اعم از غسل و کفن و دفن و نماز برای ایشان لازم الاجرا بود (ص ۳۰).

در آیات متعددی آمده است که مشرکین اهل نماز نبودند: ﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى﴾^۲، ولی انسان‌هایی را که محمد بن عبد الوهاب تکفیر می‌کند، اهل نمازند. مشرکین مکه اهل زکات نبودند، قیامت را قبول نداشتند و اعتقادی به حشر و نشر نداشتند و حال آنکه افرادی که محمد بن عبد الوهاب آنان را کافر می‌نامد، به همه این امور اعتقاد دارند و آنها را انجام می‌دهند (ص ۳۱-۳۲).

مشرکان مکه قرآن را قبول نداشتند و پیامبر را تکذیب و او را ساحر معرفی می‌کردند، ولی مسلمانان هیچ‌یک از این کفریات مشرکان مکه را قبول ندارند و آیا می‌توان با این حال، آنان را با مشرکان مکه یکسان دانست؟ (ص ۳۳).

مشرکان مکه بتان را هم‌سنگ خدا قرار می‌دادند که خدا در این زمینه می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾^۳، اما آیا اهل ریاض کسی را هم‌سنگ خدا قرار داده‌اند که مثل مشرکان مکه باشند و احکام آنان بر ایشان مترتب گردد؟

آیا مسلمانانی که هر روز در اذان، ندای توحید سر می‌دهند و پنج وقت نماز می‌خوانند، کافرند و حال آنکه در روایتی از پیامبر اسلام رسیده است که اگر به شهر یا

۱. سوره زمر (۳۹)، آیه ۴۵.

۲. سوره قیامت (۷۵)، آیه ۳۱.

۳. سوره انعام (۶)، آیه ۱.

بادیه‌ای رسیدید، به آنان حمله نکنید تا وقت نماز. اگر اذان را شنیدید، حمله نکنید؛ زیرا آنان مسلمان‌اند و اگر اذانی نشنیدید، حمله کنید.

در قرآن آمده است: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۱ و در آیه‌ای دیگر فرموده: ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ﴾^۲ و در آیه‌ای آمده: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا﴾^۳. با توجه به آیات، آیا اهل ریاض که مساجد را تعمیر می‌کنند، مشرک‌اند؟ آیا مسلمانانی که حرام خدا را حلال و حلال خدا را حلال می‌دانند، مشرک‌اند؟ پس این شواهد نشان می‌دهند که محمد بن عبدالوهاب که نسبت کفر و شرک به مسلمانان می‌دهد، دروغ‌گو است و در تکفیرش خطا کار است (ص ۳۶). اینها خصال کفار و مشرکین است که در هیچ مسلمانی یافت نمی‌شود، اما خصال مؤمنین در قرآن و سنت چیست که مؤلف در ادامه به این خصال می‌پردازد.

۳. نادیده گرفتن صفات مؤمنین

در قرآن صفات متقین عبارت‌انداز: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾، ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾، ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾، ﴿بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾، ﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ و ﴿أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. با توجه به این آیات، هر کس این صفات را داشته باشد، مؤمن و اهل نجات است و همه مسلمانان این صفات را قبول دارند، حال آیا می‌توان این افراد را با این صفات، مشرک دانست و حال آنکه قرآن تصریح کرده این افراد اهل نجات‌اند؟!

در قرآن آمده: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۴ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ... لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ... لَأَمَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ... الَّذِينَ يَرْثُونَ الْفِرْدَوْسَ^۴ و نیز می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ

۱. سوره توبه (۹)، آیه ۱۸.

۲. سوره توبه (۹)، آیه ۱۷.

۳. سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۴.

۴. سوره مؤمنون (۲۳)، آیات ۱-۱۱.

دَائِمُونَ... وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ يَوْمَ الدِّينِ... فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ^۱. در این آیات خصال مؤمنین بیان شده که در اکثر مسلمانان یافت می‌شود و اگر کسی در قرآن به ایمان وصف شده، چگونه می‌توان او را کافر و مشرک دانست؟! آیا رفتار و گفتار پیروان محمد بن عبد الوهاب تکذیب خدا و رسول نیست؟! (ص ۴۰)

خدا در این آیات تصریح فرموده که هرکس این صفات را دارا باشد، هدایت شده و فردوس جای او است، اما محمد بن عبد الوهاب این افراد را کافر و مشرک می‌داند. آیا این مخالفت صریح با قرآن نیست؟!

در روایتی در صحیح مسلم از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده که: «مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا» او طعم ایمان را چشیده است و تمام افرادی که محمد بن عبد الوهاب تکفیر کرده است، تمام این فقرات را با جان و دل پذیرفته‌اند. حال تکفیر ابن عبد الوهاب را بپذیریم یا کلام گهربار پیامبر ختمی مرتبت را؟! (ص ۴۲).

همچنین بخاری از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است که «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ فَلَا تَخَفُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ». در روایت دیگری آمده است علامت مؤمن، ایمان به خدا و قیامت است و در حدیثی دیگر آمده. «يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزَنَ شَعِيرَةً مِنْ خَيْرٍ». از این روایات بر می‌آید که تمام مسلمانان نجد و اطراف آن مؤمن بودند و بر اساس کتاب و سنت، تمام احکام اسلام بر ساکنان این مناطق جاری است، اما محمد بن عبد الوهاب برخلاف کتاب و سنت، همه مسلمانان را کافر و مشرک می‌داند.

مؤلف در پایان به احادیثی می‌پردازد که در آن نهی از تکفیر مسلمین به صراحت آمده است و ثابت می‌کنند که مسلمانان با ارتکاب گناهان و معاصی کافر نمی‌شوند. در حدیث آمده: «كَفُّوا عَنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَا تَكْفُرُوهُمْ بِذَنْبٍ، فَمَنْ كَفَرَ أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

الله فهو الى الكفر أقرب» و در قرآن آمده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا﴾.^۱

در روایت دیگری آمده: اسلام عبارت است از شهادتین، اقامه نماز، دادن زکات، روزه ماه رمضان، حج بیت الله الحرام و ایمان عبارت است از: ایمان به خدا و ملائکه و کتب و رسولان و روز قیامت و ایمان به قدر. در روایتی آمده: اسلام بر پنج چیز بنا شده است که همه مسلمانان در عصر حاضر به آن عامل و معتقدند. حال چگونه می‌توان این افراد را کافر و مشرک دانست؟! متأسفانه وقتی از وهابیان می‌پرسند که چرا مسلمانان را مشرک می‌دانید، برای فریب عوام می‌گویند ما مسلمانان را تکفیر نمی‌کنیم. پس اگر مسلمانان را تکفیر نمی‌کنید، چه کسی را کافر می‌دانید و به قتل او همت می‌گمارید؟! وهابیان در جواب می‌گویند که معنای لا اله الا الله را باید به خوبی بشناسید و با آن اسلام تمام می‌شود. پاسخ ما این است که در کدام روایت یا آیه این نکته آمده که مسلمان، مسلمان محسوب نمی‌شود، مگر به فهم معنای دقیق لا اله الا الله، آن هم آن‌طور که شما معنا می‌کنید؟ آیا صحابه این‌گونه بودند یا سنت پیامبر این بود که هر کس لا اله الا الله می‌گفت، او را مسلمان محسوب می‌کردند و از قلبش سؤال نمی‌کردند؟

وهابیان برای فریب دادن عوام به آیه ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا الْقَوْمِ هُمُ الْبَاطِلُونَ﴾^۲ تمسک می‌کنند و می‌گویند اسلام این افراد مثل عبادت اصنام و بت‌هاست که حضرت ابراهیم عليه السلام از آنها تبری جست، اما توجه ندارند که حضرت ابراهیم عليه السلام از افرادی تبری جست که اصنام را می‌پرستیدند و آیا آن انسان‌ها مثل مسلمانانی هستند که فقط خدا را می‌پرستند؟! قرآن از زبان مشرکان مکه می‌فرماید: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا﴾^۳؛ یعنی ما این همه بت را رها

۱. نساء(۴)، آیه ۹۴.

۲. سوره ممتحنه(۶۰)، آیه ۴.

۳. سوره ص(۳۸)، آیه ۵.

کنیم و یک خدا را بپرستیم؟ مشکل مشرکان مکه شرک در اله و تعدد الهه بود که مسلمانان از آن بری هستند و هیچ مسلمانی به غیر از خدا، خدایان دیگری ندارد.

◆ خاتمه

مؤلف در خاتمه به برخی از روایاتی که مسلمانان را از علمای سوء و فتنه‌ها برحذر می‌دارد، توجه می‌دهد و تعدادی از آنها را ذکر می‌کند. در روایتی آمده: «يكون في آخر الزمان دجالون كذابون ياتونكم من الأحاديث بما لم تسمعوا أنتم ولا آباؤكم فإياكم وإياهم، لا يضلونكم ولا يفتنونكم» و با این خاتمه کتاب خود را به پایان می‌برد (ص ۷۱). این کتاب در سال‌های ۱۲۲۲ و ۱۳۰۰ ق نسخه‌برداری شده و در سال ۱۹۷۵ به همت جناب آقای ازهری، صاحب انتشارات منتديات الرياحين و الأزهرين در مصر به چاپ رسیده است.